خانه حاجی سلحشور سال‌هاست ۱۲ روز اول محرم میزبان عزاداران حسینی است

۴۳ سال روضه بی‌ریا

سعیده ساجدی‌نیا | عیدگاه را پشت سر می‌گذاریم و وارد بولوار شهدای حج می‌شویم. از همان ابتدای کوچه، نشانه‌های خانه‌ای که قرار است با ساکنان قدیمی‌اش گپ و گفتی داشته باشیم، آشکار است. دور تا دور حیاط خانه و سردرش را با پرچم‌های مشکی سیاه‌پوش کرده‌اند؛ خانه‌ای دو طبقه که ورودی آن پرچم «السلام علیک یا اباعبدا... الحسین(ع)- صبح‌ها بفرمایید روضه» نصب شده است. از همان بیرون خانه، حس و حال محرم و شور حسینی در قلب و روح هر رهگذری جاری می‌شود. آدم‌های این خانه، کوچک و بزرگ، دختر و پسر، صفای خاصی دارند. اینجا همه عاشق حسین(ع) هستند. رسم خانه تکانی از چند روز مانده به محرم و آغاز سال جدید قمری، در این خانه تمام و کمال انجام می‌شود. شست و شوی فرش‌ها و نظافت در و دیوارها که برای پذیرایی از میهمانان سفره اهل بیت(ع) و روضه حسینی به پایان می‌رسد، نصب پرچم‌ها و سیاه‌پوش کردن خانه شروع می‌شود. حالا دو نسل دیگر از این خاندان هم پای کارند. فرهنگ عاشورایی و جلوه‌آرایی محرم به احترام خون سیدالشهدا(ع) و یاران باوفایش ۴۳ سال است در این خانه جریان دارد.

طبقه پایین برای حضور بانوان و طبقه بالا برای آقایان آماده شده است. هر سال دوازده روز اول محرم در این خانه در سوگ مولا یمان حسین(ع) و شهدای صحرای کربلا عزاداری پرشوری برگزار می‌شود. هنوز هیچ اتفاقی موجب نشده است این روضه قدیمی و بی‌ریا متوقف شود. حتی وقتی درد زایمان وجود حاج خانم را فرا می‌گیرد، همه امور مربوط به پذیرایی از مهمانان را انجام می‌دهد، آرام و بی‌صدا به یکی از اتاق‌های خانه پناه می‌برد و پیش از اینکه زهرا خانم که به «خاله ماما» معروف بود، از راه برسد، فرزندش «زینت» را پیش از اذان صبح روز عاشورا به دنیا می‌آورد. ساعت ۶ که مراسم روز دهم و قرائت است، آب از آب هم تکان نمی‌خورد!

۱ روضه‌ها از حسینیه گدای علی شروع شد

آرامش عجیبی در این خانه جاری است. روز سوم محرم است. روضه‌ها خوانده شده و مراسم امروز با پذیرایی از مهمانان به صرف نان، پنیر، تخم مرغ و گوجه فرنگی به پایان رسیده است. پذیرایی این چند روز متنوع است و هر روز با روز قبل فرق دارد. ظهر عاشورا هم که علاوه بر صبحانه، برنامه ناهار و آش رشته برپاست.

حاج خانم صغری ظریف اکنون در آستانه هفتادسالگی است. با روی باز و چهره‌ای متبسم شروع به تعریف از گذشته‌های دور می‌کند. می‌گوید: قصه محرم و روضه‌های این خانه به حسینیه گدای علی برمی‌گردد که همسرم با پسرعموی پدرم خدابیامرز دهه اول محرم را آنجا مراسم برگزار می‌کردند. رسم پذیرایی آن سال‌ها البته کمی فرق داشت. سینی چای و پاکت‌های سیگار تنها اقلامی بود که در روضه‌ها به چشم می‌خورد.

او ادامه می‌دهد: گذشت تا ما از اجاره‌نشینی درآمدیم و این خانه را خریدیم. محرم بود و همسایه کناری‌مان بنایی داشتند. از حاج آقا خواستند که فضای خانه ما برای روضه‌های دهه اول در اختیارشان قرار بگیرد. وقتی این ۱۰ روز تمام شد، حاج آقا به این فکر افتاد که به جای اینکه روضه‌ها را در حسینیه برگزار کنیم، در خانه خودمان برپا کنیم. آماده کردن خانه و پذیرایی صبحانه برای نزدیک به ۱۵۰ نفر آن هم در دوازده روز با وجود بچه‌های کوچک و پشت سر هم کار سختی بود، اما عشق به امام حسین(ع) و اهل بیت مطهرشان همه چیز را آسان می‌کرد. گاهی رختخواب بچه‌ها را در پاگرد پله‌ها پهن می‌کردیم که فضای کافی برای عزاداران حسینی فراهم باشد. با این حال برخی مواقع جمعیت مشتاقان مراسم اباعبدا... الحسین(ع) به سیصد نفر هم می‌رسید. بارها از حاضران دعای وسعت خانه را می‌شنیدیم که می‌گفتند «خدا به شما خانه بزرگ بدهد که دست و پایتان باز باشد.» اما من همیشه می‌گفتم من بچه محله عیدگاهم و می‌خواهم همین جا بمانم. به برکت همین دعاها و کرم ارباب امام حسین(ع)، سال‌ها بعد توانستیم اینجا را بازسازی کنیم و به این ترتیب با تغییرات جزئی، فضای خانه وسیع‌تر شد و به شکل کنونی درآمد.

۲ خدا از هر نعمتی بهترینش را به ما داد

لابه‌لای صحبت، حاج خانم سرش را رو به آسمان می‌گیرد و مدام زیر لب می‌گوید: «الهی به حق قرآن خدا قبول کنه.» رشته کلام را از سر می‌گیرد و می‌گوید: شکرگزار خدا هستم که در زندگی هر آنچه به ما داد، خوب خوبش را داد. اگر فرزند داد، اگر خواهر و برادر داد، اگر همسایه داد، همه بهترین بودند. همسایه‌هایمان هم نظیر ندارند. خدا خیرشان بدهد که در همه این سال‌ها با جان و دل از هیچ خدمتی برای مجلس امام حسین(ع) دریغ نکردند. همین چند سال پیش بود که یک دفعه متوجه شدیم سیم‌های برق اتصالی کرده و پرچمی که روی آن قرار گرفته بود، در حال سوختن است. خدا خیرشان بدهد، همسایه‌ها آمدند و مشکل برطرف شد. هنوز چیزی نگذشته بود که در همان دهه، فقط یک ساعت مانده به آمدن عزاداران برای مراسم پیش از ناهار، لوله آب ترکیده بود و طبقه بالا را آب گرفته بود. باز هم همین همسایه‌ها بودند که خیلی زود قالی‌های آب گرفته را جمع کردند و همه چیز را طوری مرتب کردند که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است.

۳ خداوند شریک برگزاری مراسم اباعبدا...(ع) است

در این لحظه حاج آقا یا ا... یا ا... کنان به جمع ما اضافه می‌شود. آرام گوشه‌ای می‌نشیند و دخترها سفره صبحانه پدر را پهن می‌کنند. همان تخم مرغ و نان و گوجه فرنگی‌ای که در بسته‌بندی‌ها به مهمانان داده‌اند، برای حاج آقا می‌آورند. نه تنها خبری از غبار خستگی بر چهره‌اش نیست، بلکه بسیار خوش‌رو و پرانرژی، صحبت‌های حاج خانم را ادامه می‌دهد: هنوز ازدواج نکرده بودم که این روضه‌ها را دهه اول محرم در حسینیه گدای علی شراکتی برگزار می‌کردیم. حالا حدود شصت سال شده و هرچی از برکت این روضه‌ها بگویم، باز هم کم است؛ اول تا آخر همه‌اش برکت است.

این مرد خدا که عشقش به امام حسین(ع) و ائمه اطهار(ع) در خانه و چهره و کلامش موج می‌زند، راننده کامیون بوده که در سن شصت سالگی طبق قانون وادار به خانه‌نشینی و بازنشستگی می‌شود و تازه متوجه می‌شود که شرکت‌های باربری که برایشان کار کرده است، در همه این سال‌ها حق بیمه او را پرداخت نکرده‌اند. پیگیری‌ها و شکایتشان هم به جایی نمی‌رسد و به این ترتیب با پرداخت ۱۰ سال حق بیمه اختیاری، اکنون حقوق بازنشستگی‌اش در ۷۷ سالگی به مبلغ ناچیزی رسیده است. دلش به وسعت اقیانوس است و از خرج کردن برای اباعبدا...(ع) ابایی ندارد. می‌پرسم: دیگران هم در هزینه این مراسم‌ها مشارکت دارند؟ با تبسم آرامی دستانش را رو به آسمان می‌کند و می‌گوید: «چه کسی بالاتر از خود خداوند است؟ بله، خدا شریک است، از ما دارا تر کسی است که شریکش خدا باشد؟

۴ زندگی فاطمه رامدیون امام حسینم

زینت خانم، دختر خانواده، اکنون ۳۵ بهار را پشت سر گذاشته و مادر دو بچه است. او سلامتی دخترش را مدیون روضه‌های خانه پدری‌اش می‌داند. با چشمانی اشک‌بار می‌گوید: دو و نیم سال بیشتر نداشت که باید عمل قلب باز می‌شد. چندین مشکل برای قلبش تشخیص داده شده بود و دکترها گفته بودند شانس زنده ماندنش کمتر از ۱۰ درصد است. محرم بود و مراسم روضه و عزاداری برپا. اول صبح پیش از رفتن به بیمارستان، آمدیم خانه پدر. همه وجودم را غم فرا گرفته بود، اما پس از مراسم که راهی بیمارستان شدیم، انگار قدرتی از درون به من قوت قلب می‌داد. گفتم دکترها که خدا نیستند و دلم را به صاحب این ماه گره زدم و بچه‌ام را به خودش سپردم.

حالا هشت سال از آن سال‌های سخت و غریب می‌گذرد و فاطمه، دختر زینت خانم و نوه حاج محمد سلحشور، در سلامت کامل در روضه‌ها شرکت می‌کند و حتی در چند ورزش هم علاقه‌اش را محک می‌زند.

کرونا هم که آمد، نتوانست این شور و حال حسینی را به تعطیلی بکشاند. همه اهل خانه بسیج شدند و فضای بیرون از خانه را داربست زدند و چادر کشیدند و هرچه لازم بود، فراهم کردند تا نام و یاد امام حسین(ع) و یارانش را زنده نگه دارند و پرچم محرم بر سردر خانه‌شان همچنان افراشته بماند. پذیرایی صبحانه هم در بسته‌بندی‌های بهداشتی به عزاداران داده می‌شد.

۵ اشک‌ریزان در نصب و بازکردن پرچم‌ها

حاج خانم رو به همسرش می‌گوید: چه وقتی دو روز مانده به محرم، نصب پارچه‌ها و پرچم‌های عزاداری را که شروع می‌کنند و چه پایان دو ماه محرم و صفر که قرار به بازکردن این پرچم‌ها می‌شود، حاجی همراه یکی از پسرانم و سیدحسین، نوه دختری‌ام، با نوای مداحی و روضه‌خوانی سینه‌زنان و گریه‌کنان مشغول کار می‌شوند. فضای عجیبی است؛ باید باشید و ببینید چه حس و حالی دارند.

حاج خانم به دخترها، عروس و نوه‌هایش اشاره می‌کند و می‌گوید: همه این‌ها از روز اول محرم ساکشان را می‌بندند و اینجا هستند تا دو روز بعد از عاشورا. همه کارها را بین خودشان تقسیم می‌کنند، اما کارهای اول صبح مثل آماده کردن آب سماور، آب و جارو کردن جلو در خانه و پهن کردن فرش‌ها داخل حیاط را من و حاجی انجام می‌دهیم.

ولادت امام حسن مجتبی(ع) در نیمه رمضان هر سال هم سفره افطاری در این خانه پهن می‌شود. تولد امام رضا(ع) هم جشن شادی به صرف شام برگزار می‌شود و همه حاضران پرچم به دست با پای پیاده راهی حرم مطهر می‌شوند.

هر کدام از دخترها و پسرها هم مراسم و برنامه‌ای دارند، در این خانه برگزار می‌کنند.

خانه حاجی سلحشور که پنج دختر و سه پسر دارد، خاطرات زیادی را از ولیمه‌ها، جشن‌ها و عزاداری‌های اهل بیت(ع) در خود ثبت کرده است.